

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ش. آهنگر
۰۷.۰۳.۰۹

جنگ و تأثیرات آن بر تکامل اوضاع سیاسی – نظامی افغانستان

قسمت اول

به ادامه گذشته

پیشینه جنگ رها بیخشی در افغانستان (سنت پسندیده انقلابی ملت ما)

افغانستان امروزین پاره ای عمده از آن شانزده قطعه زمین کوچک و بزرگی است که به گواهی "اوستا" زادگاه نخستین "آرین ها" را میساخت. "بخدی سریرام" یا بلخ زیبا تمرکز گاه حاکمیت و گره گاه سلطه اداری آن بود. مدنیت قدیم آریائی (ویدی) را تاریخ نخستین هزاره قبل از میلاد (سه هزار سال قبل از امروز) شناسائی و ثبت میکند و مقارن آن حکایتگر تشکیل هسته های سه دولت به نام های پیشدادیان بلخی (Paradats) که یکی از معانی اش "مؤسسین عدل و داد و تهذیب" است، کاویانی ها (Kava) واسپه ها (Aspa) است. آنچه در آن برش تاریخ مشهود است برتری سطح زیست و تکامل اجتماعی آریائی ها نسبت به همسایگان است که شهرهای آباد با صنعتگران و پیشه وران ماهر، روستاهای سرسبز و شاداب، کشتزارهای وسیع و حاصل خیز و... شاخص آن بوده و عامل تحریک حرص و ولع همسایگان متجاوز و غارتگر میشده است. این غارتگران باری و بارها برای قلع و قمع تمدن آریانا، در پی ربودن ثمره رنج و زحمت باشندگان زحمتکش آن، باحرص تصرف و اشغال شهرهای معمورش و... در یک کلام برای ارضای امیال غارتگرانه خویش، بر آریانیان متمدن تاختند، آنرا غارت کردند آتش زدند، ویران نمودند، به خون کشیدند و... تا خواست حیوانی شانرا بر آورده سازند.

و اما که جانب دیگر - غیرتمندان آریانا - که مورد تجاوز قرار گرفته اند برای دفاع از سرزمین آبائی خویش به پاسداری ناموس و کرامت انسانی شان و به خاطر حفظ دستاوردهای مادی و معنوی خود و در فرجام در حراست از آزادی کمر می بندند، به آوردگاه میشتابند و مصمم اند از مام میهنشان، از کشورشان که اساساً گنجینه همه ارزشهای آنهاست با نثار خون دفاع کنند و نعره مردانه میزنند که پژواک آنرا چنین می یابیم:

چو کشور نیاشد تن من مباد

بدین بوم و بر زنده یکتن مباد

همه سر به سر تن به کشتن دهیم

از آن به که کشور به دشمن دهیم

غلغله و غریو آزاد مردان و شیرزنان این مرز و بوم در گنبد دوار گیتی و دهلیزهای طولای تاریخ آنچنان میپیچد که پس از هزارها سال هنوز مطمئن و پر آواست و دوست و دشمن از هیبتش در اعجاب اجداد قهرمان و تاریخ ساز ما بر فرازای مقاومت و حماسه سازی تا آنجا به پیش شتافتند که دیوار تاریخ را عبور نموده و به فراسوی آن به سر زمین اساطیر گام میگذارند.

مجموعه تاریخ و اساطیر ما سرشار است از سجایای انسانی، فداکاری، شهامت، دلیری، صداقت، پایداری و وفا به عهد، عشق به میهن و آزادی، عشق به انسان، نفرت از ستمگران و زورگویان و احقاق حق ستمکشان، تن ندادن به اسارت و... هزارانی دیگر از این صفات، ممیزات شناسنامه ملت ماست که به وضوح تجسم آنرا در معرفی قهرمانان اساطیری این بوم و بر میتوان نظاره کرد. به مصداق مدعای مان روایان تاریخ را به جایگاه شاهد میکشیم تا خالصانه از دفتر خونین شناسنامه ملت ما، از دل تاریخش چند موردی را بنمایانند.

نخستین مدرک تاریخی عرضه شده درینجا یورش کین توزانه "تورانی" ها و بربریت هایشان در آریانای کهن است که به پیش از هزاره اول قبل از میلاد میرسد. تورانی ها صحراگرد و سوارکار و شمشیرزن بودند و از باج شمشیر و بازوی شان بر دیگران سروری میکردند. از شمال آمو دریا عبور کردند و پای در اشغال آریانا نهادند تا چنگی به شکار زدند، خاری بر آنها خلید و چون دندان بر آن نهادند به سختی پولاد مواجه شدند، مقاومت دلیران آریانا را چندین دهه و حتی طولتر در برابر خود یافتند. هرچه پای فشردند واکنش شدیدتر دیدند، هزاران "سیاوش" نام آور و گمنام درین رزم خون خویش را نثار راه آزادی میهن نمودند و سرانجام سیلاب خون شان دربار "تورانی" را با افراسیاب فرعون گونه اش در نوردید و به زیر کشید و لانه عقابان را از یورش کرگسان امان داد.

دومین برگ تمسک تاریخ حمله هخامنشیان ایران (قرن ۶-۴ ق م) بر آریانا است. "ایرانیها که به حیث شاخه جدا شده از آرین ها به اسارت آشور در آمدند بعد از دوره طولانی اسارت و دوری از تمدن آریائی، همینکه از اسارت رهایی یافتند به تشکیل دولت هخامنشی پرداخته و دست به جهان گشائی زدند." (تاریخ مردم ایران جلد اول صفحه ۸۲، تالیف عبدالحسین زرینکوب)

شهنشاهان گردن کش هخامنشیان ایران که مدنیت بابل را با شمشیر زیر و زیر ساختند، به جای پیوستن دوباره به اصل خویش، مست و لایعقل هوای استیلا و غلبه بر آریانا را کردند. کوروش هخامنشی که سلطنت طلبان ایران کوروش کبیرش خواندند، با امضای فرمان حمله به سرزمین آریانای مادر، سندن مرگ خویش را امضاء نمود و با حرکت بدان دیار با پای خود به سوی مرگ شتافت. اسلاف روئین تن مان کوروش را با سپاه عظیم و سلاح کثیرش با همه توحش و ویرانگری ها و قتل عامی که راه انداخت چهارسال و به قولی شش سال (۵۴۵ تا ۵۳۹ ق م) چنان در دریای بیکران جنگ طولانی و فرسایشی مردمی غرق ساختند که عقل از سرش رفته بود. شهرها و آبادی ها، معابد و کشتزارها و... را ویران کرد و به آتش کشید ولی دلیر مردان پایدار آریانا آنقدر مقاومت کردند تا سرانجام در دره های سنگلاخی دشمن شکن ارتفاعات مرکزی کوروش را از سمنند غرورش به زیر کشیدند و از پای در آوردند، دل پر کینش داغ استیلا بر آریانای مادر را باخود به گور برد. بگذریم ازینکه در همین دوران فرهنگ و مدنیت "اوستائی" و "دیانت زردشتی" گستره وسیعی از سرزمین ایران را فتح کرد و چنان در آن دیار پای گرفت و گسترده گشت که عده ای از مؤرخین حتی در شناخت مهد این فرهنگ به اشتباه فرومیروند.

مدرکی دیگر، تجاوز خونین اسکندر مقدونی است. این گردن کش و استیلاگر تاریخ که در کوتاه زمانی ساحل شرقی مدیترانه و مصر پرآوازه را به اشغال در آورده بود و شهنشاهی "معظم" هخامنشی با ارتش فزون از صد هزار نفری اش را تارومار کرد و در کوتاه زمانی (کمتر از یازده ماه) شهرهای مستحکم ایران را یکی پس از دیگری زیر سلطه کشید و سد ناپذیر و بی لجام به پیش میشتافت. چون به پکتیس یا باخترا (نام دیگر آریانا) رسید مردم هریا (هرات) را در برابر خود چون کوه پایدار یافت. ساتی بارزانس Satibarzanas هراتی که توان جنگ منظم با سپاه عظیم اسکندر را در خود نمیدید عاقلانه به جنگل ها روی کرد و با فدائیان همراهش از آنجا به دریای لشکر اسکندر شبیخون میزدند و با جنگ های چریکی او را زبون ساختند تا آنجا که گمان میکرد اشباه بر او یورش میبرند و همچنان بسوس Basus بلخی با دلاوران بلهیکا (بلخ) و رزم آوران جنوب هندوکش با جنگهای چریکی شان درسهایی به اسکندر دادند که او و سپاهش را دیوانه ساختند سپاهیان ارتش او به جان هم افتادند و او خود نیز درباریانش را بی سبب سر میزد آنچنانکه حتی جنرال فیلوئاس رفیق دلاور خود را که در کسب افتخاراتش خدمات برجسته کرده بود اعدام کرد. حسب روایات تاریخ اسکندر اجبارا و از ترس وسیله ای نامه به مادرش که گویا کلید عقلش بود پناه برد و از او مشورت خواست. مادرش طی نامه ای خواستار شرح ماجرا شد و نوشت:

خبر رسید که این مملکت عدو سوز است
 خدنگ چله پکتیسیان جگر دوز است
 برای خاطر قلب حزین من بنویس
 کدام دیو خیالی است نام او پکتیس
 (شعر از استاد پژواک)

اسکندر به دستور مادرش با ارسال مثنی خاکی از افغانستان امروزی که در آن وقت "پکتیس" نیز یادش میکردند، غرض تجربه و استتاره، از او برای نجات خویش استمداد جست. مادرش - آن مادر دانشمندش - با تجربه ای از خواص گرد و خاک میهن شیران آریا به این نتیجه رسید که افغانها وقتی روی این خاک قرار بگیرند سلطه ناپذیر اند و دانست که اینجا دیگر مسأله ساده نیست، طرفش نیروی دیگری است و خاک مورد نظر نیز بیگانه ناپذیر. او به درستی درک کرد که پسرش با دریا دریا لشکر به دریائی از خون در آریانا و پکتیس دیروز و همین افغانستان امروز در حال غرق شدن است. زود به سروقتش رسید و مشورت داد تا سپاه متجاوز اسکندر ترک آن دیار کند. اسکندر ننگ سنگین ترین تلفات را از افغانستان باخود به ارمغان برد و سرو کله بهترین سردارانش را کفاره تجاوزش داد و سرانجام پس از چهارسال خونریزی به مشوره مادرش از طریق نورستان راه دره سند را پیش گرفت. اعراب همینکه از اشاعه دین به گرد آوری دنیا گرایش پیدا کردند، در افغانستان سد عظیمی در برابر خود یافتند. تحمیل خواست خود پرستانه شان که سواي ادعای خدا پرستانه بود لجام گسیخته به لشکر کشی انجامید و زیر نام

اشاعه دین برای تامین سبطه سلطنت ها و خاندانها سو استفاده میکردند. ملت و کشور ما این بار زیر نام "تقدس دین" مورد تجاوز قرار گرفت، ویران شد و به خون کشیده شد. ولی این پایان کار نیست عقابهای کوهی آزاده آریانا این دام را نیز دریدند و بر فراز کوهساران پرکشیدند، به سنگرگاه مطمئن شان، به پایگاه جنگ چربکی رفتند تا از آزادی و میهن خود دفاع کنند. پهنای این مقاومت کران تا کران میهن را احتوا نمود و جبهه مقاومت ملی از امارت های مختلفه، از هریوا تا هندوکش را دربرگرفت و خلق ما با به راه انداختن جنگ پارتیزانی فرسایشی درس آموزنده ای به تجاوزگران عرب دادند. زمان و میدان این جنگ آنقدر طولانی و گسترده بود که از فرمانروایی قهرمانان ملی و فراموش نشدنی ما چون نيزك بادغیسی و قارن هراتی و از هرات نامدار و دامنه های هندوکش کبیر آغاز و تا ابومسلم خراسانی و طاهر پوشنجی، این فرزندان به نام میهن ما، و به بغداد - این مرکز جور و ریا در جوف خلافت - رسید. این مقاومت که در مقابل زورگویان و استیلاگران پوشیده در لفافه های متبرک دین صورت گرفت نشانه از آن شفافیت معنوی این ملت است که با تیز بینی و فراست دین را به عنوان عقیده میپذیرد ولی در عین حال از آزادی و آزادی خود و میهنش به هیچ قیمتی چشم نمی پوشد.

چنگیز نیز جهان گشای و عالم گیر بود. نیمی از جهان را گشود، اما در افغانستان در برابر مقاومت مردم، جان بهترین عزیزان و جنگاوران خود را از دست داد. تا آنجا که به سوگ عزیزان از دست رفته اش در همین دیار به گریه و ناله نشست و دیوانه وار هست و بود سرزمین ما را به آتش سوخت تا آنرا تسلیم خود سازد. و اما که پاسخ شیر مردان ما برایش چنین بود :

به جهان دنگیالو دي دا دوه کاره با به و خوري ککري يا به کا مرانشي

که معنای فشرده اش همان " یامرگ یا آزادی " است .
آری! حماسه سازان ما با این فریاد پروانه سان سوختند و نسل در نسل با احفاد زورگوي چنگیز شمشیر زدند. این کلام غرور انگیز خوشحال ختک که: " مرا در آنجا دفن کنید که سایه مغل بر مزارم نیافتد " تجسم نفرت از بیگانه متجاوز است که در خون مردم افغانستان عجین گشته است، نه آنچنان که کوتاه نظران میپندارند، تعصب نژادی و یا مذهبی. چه تاریخ گواه است که در همه این مقاومت های دلیرانه ملیت ها و اقوام کشور ما با زبانها و مذاهب مختلف چون تنی واحد شرکت داشته اند. و مشترکاً فرهنگ آدم سازی را بنا نهاده و رشد دادند که اخلاف چنگیز را در خود مدغم ساخت و آنها در مراحل بعدی علمبرداران توسعه و تکامل این فرهنگ شدند.

شرح گسترده ای همه این جانبازی ها و هزاران حادثه حماسه آفرین دیگر تاریخ ما از عهده این مقاله هیبات که به توان دیوانهای قطور نیز همه جانبه نمیگنجد؛ ولی صرف ما تذکرش میدهم.

ورق هارا میجهیم ورق پشت ورق، اینجا در اوایل قرن بیستم ورق خونین دیگری جای گرفته است، آنرا رو میکنیم از تجاوز انگلیس به افغانستان حکایت دارد. انگلیس درین برش تاریخ فاتح جهان است، غرش توپ ها و بمب افکن هایش دردل جهان رعشه می انداخت و غریو خشمگین و کین توزانه جنرال های مارشال شده اش بهترین جنگاوران اروپا، افریقا و آسیا را به لرزه می انداخت و مقاومت و جنگجویی شان را سلب میکرد. " جنتلمین " های انگلیسی خداوندگاران زور و زر کره ارض گشته اند و بریتانیای کبیر دولت خدا دادی است که در متصرفاتش خورشید غروب نمیکند و کسی را یارای اعتراض بر بیدادش نیست، چه، نیرومند ترین ارتش و مخربترین سلاح روی زمین در کف بیداد اوست و . . .

با این ویژگی ها و نیرومندی ها انگلیس میخواد دروازه هند را محکم کند و لذا باید کشور صغیر یعنی افغانستان را که در پچه عبور به هند است تصرف نماید و ملتی فقیر را که در آن زیست دارد برده فرمانبردار خود سازد تا در فرصت های مناسب آنرا گوشت دم توپ نماید. جهانگشایان "والاتبایر انگلیس" با دریایی از سلاح و سیلی از سپاهیان خودی و مزدور آهنگ دیار ما کردند، خیلی بی مها با و مغرور پای به افغانستان گذاشتند، به پندارشان لقمه مناسبی به چنگ آورده بودند. آنرا در دهان گذاشتند؛ ولی لقمه به ظاهر کوچک گلو گیر شان شد. تو گوئی " خار ماهی بود پنهن در میان نان ما " در نخستین نگاه آغاز کار شان سهل و ساده به نظر میخورد. تجاوزگران فرنگ با فشار زیاد و با کشتار و قتل عام مردم بیدفاع و بیگناه داخل مرزها شدند. شهری را، شهرهائی را و پایتخت را گرفتند. خواستند کار را گویا یکسره کنند و کلید حل این مشکل، بیخردانه شاه را دانستند - شاه را که اغلباً نمونه جنایت و وطن فروشی بوده - این کلید را هم به دست آوردند، یعنی شاه را خریدند و مزدورش ساختند. مگر با این کلید گنج افغانستان به دست نیامد، مثل اینکه عوضی گرفته بودند. کلید مسأله جای دیگری بود، در سرشت آزادیخواهانه ملت قهرمان و تسلیم ناپذیرمان که آنها به هیچ صورت و به هیچ قیمتی به تصرف انگلیسها درنیامد، گو اینکه به تصرف هیچ بیگانه و بیگانه پرستی در نیامده و در نخواهد آمد و افغانها مصمم بر آنند تا آنرا - سرشت آزادیخواهانه ی شان را - برای خود و تا ابد حفظ کنند. آخر این ویژگی در وجود افغانها "با شیر اندرون شده با جان بدر شود " .

انگلیس که از باده فتح جنگ اول جهانی سرشار گشته بود سرش به این حرف ها نمیشد. تکیه به سلاح مدرنش و به ارتش به اصطلاح سد ناپذیرش و رهنمود اندیشه سود جویانه غیر انسانی اش مانع از آن بود که حقیقت نگر باشد. فیصله اش را کرد و آن چنین بود که آزادیخواهی افغانها، غرور و ننگ افغانها، فرهنگ و معتقدات افغانها، همه و همه را در هم شکنند و خود سرنوشت ساز ملتی آزاد منش شود، زهی خیال باطل. اگر ما نگوئیم تاریخ فریاد میزند که

انگلیس کور خوانده بود و سر تاپا به گمراهی میرفت تا در جائیکه شایسته اش بود برسد، آنجا رسید. بلی آنجا، شایسته ترین جایگاهش، به گورستان تاریخ. و افغانها شجاعانه جسد گندآلودش را در دل خاک تیره سپردند و یادگار فراموش نشدنی به اخلاف انگریز گذاشتند.

آری! سلحشوران با ایمان افغانستان در طول نبرد های سه گانه، از اقصی نقاط کشور، از کلیه اقوام و مذاهب بدفاع از ناموس میهن در برابر تجاوز انگلیس بیامیخیزند و با تشکیل جبهات ملی به پیش تازی قهرمانان ملی چون امین الله خان لوگری، امام ویردی ازبک، بچه میرداد هوتکی، آغاحسین قزلباش، دوست محمدخان غلجائی، محمد هاشم کاه فروش، غلام حیدر خان کابلی، میر بچه مشهور که دامنی، غلام حیدر خان چرخي، محمد جان خان وردک، میر مسجدي خان پروانی، برگید عبدالغفور خان هراتی، ملالی هیر مندی، ایمل خان جلال آبادی، مولوی صالح محمد خان قندهاری، ملا مشک عالم و دهها و صدها قهرمان گمنام و نام آور دیگر با جنگ های پارتیزانی بکرات و مرات درسهائی به امپریالیسم شیطان صفت انگلیس دادند که کتیبه خونینش هنوز در لوح تاریخ برق میزند و حتی در خاطره های دو جانب دعوا زنده است. انگلیسها بیهوده نگفته اند "افغانستان لانه ی زنبور است" زهر جانگداز شمشیر آزادیخواهان افغان این مفهوم را به آنها تفهیم نموده است. از خود نمیگوئیم تا با خود ستانی متهم مان نسازند.

پای سخن همراکان انگلیسها مینشینیم، نخست پای سخن دلیپکمار گوش، مورخ هندی و منشی فرمانروایان انگلیس در افغانستان فقط بخشی از چشم دیدش را نهایت کوتاه تذکر میدهیم. بقول او افغانستان را انگلیسها لانه زنبور میخواندند که وجه تسمیه اش را نیز از عمل افغانها گرفته بودند. دلیپ کمار گوش مینویسد: "وقتی لشکر انگلیس میخواست نقل و انتقالی انجام بدهد، علی رغم کلیه تدابیر امنیتی، افغانها از دل کوهپایه ها همچون زنبور بر سر ما میریختند و ضربات مهلکی بر لشکر ما وارد می آوردند. این ضربات کمر شکن بود و انگلیسها را بیچاره ساخته بود." و یا اینکه "لیدی سیل" که خود در زمره ی متجاوزین انگلیس به افغانستان رفته و ضرب شست مبارزین افغان را دیده بود مینویسد: "افغانها با غریو و فریاد مثل گرگ در رمه گوسفند در آمدند و توپ خانه ما را متصرف شدند، این هجوم ما را به لرزه انداخت. جنرال آلفنستن از قشله برآمد و برای اعاده نظم و ترتیب سپاه فراری قومانده داد، اما سپاه هزیمت خورده آنرا ناشنیده گرفت، پس جنرال به مکناتن گفت: جناب سفیر ملاحظه کنید که من به قشون خود امر راست میدهم و ایشان به چپ میروند." همراکب دیگر انگلیسها نقشبند خان رساله دار سواره نظام هندی که در تجاوز دیگر انگلیس با کیوناری به افغانستان رفته بود چشم دیدش را از موضوع دیگری یاد میکند، ورود شجاعانه سپاه بیسالار افغان به بالاحصار کابل را. درین موقع او از وحدت ملی افغانها به تعجب فرورمیرود و مینگارد که: در جنگ بالاحصار در پهلوی شیردلان کابل و ولایات همجوار، از نقاط دوردست کشور نیز جانبازانی شرکت داشتند. او به ویژه انگشت حیرت به دندان میگیرد که چگونه افغانها بیشتر از هزار کیلومتر را با پای پیاده طی طریق کرده و از ولایت هرات شش رجمینت، و به قولی یک غنند سرباز به بهانه اخذ معاش به کابل آمده و به بالاحصار میریزند، کشته ها میدهند و اسلحه خانه را باز میکنند، آنرا به دسترس سایر برادران هموطن گذاشته و متحدانه انگلیس را قلع و قمع میکنند، تا آنجا که فرمانروای فرعون گونه انگلیس (کیوناری) خود را از ترس غرش هجوم شیران میهن خواه به آتش میکشد.

مثل ومانند هائی از این حماسه های توده ئی قهرمانان افغان فراوان داریم. در پکتیا، کنر، پروان، ننگرهار، هزاره جات، میوند - این سرزمین ملالی دختر با شهامت ما - که در آن رزمندگان پاکباز فراه، غور، بادغیس، هرات، نیمروز، هلمند و قندهار به ابتکار و تاکتیک جنگی حفیظ خان نایب سالار و برگد عبدالغفور هراتی موج خون به راه انداختند و دشمن را تا آخرین سربازش در آن غرق ساختند.

سیاستمدار انگلیس "سروالنتین چیرول" در جمع بندی این تجاوزات به افغانستان چنین مینویسد: ما (انگلیسها) نه تنها یکبار بلکه چندین بار با تحمل خسارتهای سنگین جانی و مالی که بر ما وارد آمده است درسهائی مهمی در مورد افغانستان یاد گرفته ایم، ما از نیروی مقاومت نژاد افغانستان آگاه شدیم. این ملت رشید و جنگی در دشمنی خوف ناک و کوههای صعب العبور وطن مورثی خودشان نشان دادند که با چه فداکاری جنگیدند و از آن دفاع کردند. " چنین است تاریخ پر افتخار ملت مقاوم ما که در تقابل هرگونه تجاوز به میهن و آزادی اش ثبت کتیبه خرائین تاریخ ساخته است.

و اما به بنیم علی رغم چنین تاریخ و چنین ویژگی و ایمانی، زمینه های تجاوز موجود چیست؟ و دشمن کنونی ما کیست؟

با دریغ و درد که میهن بلا کشیده ما - این بیثقه شیران آزاده، یک عمر آزرگار زیر سایه شوم سیستم مسلط ارباب رعیتی و نظامهای کور مستبد خاندانی تقریباً در ایستائی و درنگ رنجباری به سر برده است. با نفوذ سرمایه انحصاری بین المللی و موجودیت زاید ای به نام سرمایه داری دلال دولتی این رنج مضاعف شده مسیر تکامل جامعه نیز به بیراهه ذلت بار وابستگی کشانده میشود. جامعه ما دیگر سیمای جامعه نیمه فئودالی نیمه مستعمره به خود اختیار میکند و عرصه رقابت در تجاوز و تاخت و تاز سرمایه انحصاری بین المللی و بهره کشان بومی به اشکال و رنگهای مختلف قرار میگیرد. (زمینه تجاوز) در آن زمره است همسایه شمالی ما (روسیه) که در غارت و چپاول بیدی طولاً و تاریخی ننگین دارد و چهره های کریه تاریخی چون پطر کبیرها و تزاران که قهرمانان تازیانه و دار و غارت ملل نام گرفته اند به خود دیده است. کشوریکه پس از یک فرمان ایست و وارونگی و حرکتی دل انگیز و لمحّه

خیزاب با فروکش دوباره در لجنزار امپریالیسم، اینک تزارانی نوین در آن حکم میرانند و نطع چرکین خویش را با ولعی چند چندان برای بلعیدن گوشت ملل دیگر به ویژه همجواران گسترده اند. امپریالیسم شرارت پیشه روس که متمرکزترین سرمایه دولتی سرشت بد کنشت آنرا میسازد چیزی نیست جز نمود دیگری از بالاترین حد تکاملی سرمایه داری محتضر و یا به بیانی دیگر سوسیال امپریالیسم نوخاسته، آستانه انقلاب رهائی بخش ملل در بند و آزادی نهائی انسان، و عصر ما عصر سقوط کامل سلطه جوئی سوسیال امپریالیسم و عصر آزادی خلقها از بند آنست، و افتخار بر ملت ما که طلایه دار و سر سلسله جنبان این جنبش عظیم ضد سوسیال امپریالیستی است. با اینحال تردیدی نیست که دست و پا زدن وحشتناک امپریالیسم - سوسیال امپریالیسم همان واپسین لگدی است که حیوان وقت ذبح با رسیدن کارد به سحایای حرام مغز و کشیدن آخرین نفس میزند.

سوسیال امپریالیسم روس بنابر این پویه تکاملی نزولی و تقلید میمون وار از همپالگی های مجرب و کهنه کارش (امپریالیسم غرب) تقریباً از یک ربع قرن بدینسو به تمهید غدارانه تجاوز و غارت در افغانستان مصروف است. از سرمایه گذاری در امور پایه ئی استعمارگرانه همانند مواصلات و مخابرات و ملتانیزه کردن، تا دستبرد به ارگانهای قدرت در دولت، تا کودتای با نقاب مندرس جمهوریخواهی، در پی آن تاجپوشی غلامان هرزه و بی مقدارش باند خلق و پرچم با فروکردن خنجر در گلوئی دوست دیرینه شان با زن و فرزند به عنوان گوساله گان قربانی به منظور دسترسی به شاهرگ های کشور ما همه و همه رسم و آیین دشمنی و تجاوز با ملت افغانستان است. و سرانجام هم لشکر کشی به شیوه بدنام فاشیستی با گذشتن از مرزهای کشور وزیر پا گذاشتن کلیه ارزش های پذیرفته شده انسانی و دست اندازی به میهن مقدس، نوامیس ملی، معتقدات مردم و قتل عام پدران، مادران و فرزندان ما دشمنی مارا با غداران خون آشام روس رنگی نا زدونی بخشید که بمصدق سخن "پدرکشته را کی بود آشتی" راه هرگونه آشتی را بسته است و ملت ما را اجباراً درگیر یک جنگ همه جانبه نموده است که بود و نبود مان بدان مربوط است. آنچنانکه دیده میشود روسها نیز بدآموزی و بدعملی کردند، منافع آزمندانۀ خود را دیدند و تاریخ آدمشویی مارا نادیده گرفتند. با رای زنی مشتئی وطن فروش عقده مند و قدرت پرست خواستند اراده آزادیخواهانه ملت مارا تابع امیال استعمارگرانه خود و هوی و هوس مزدوران بومی شان بسازند. باصد و بیست هزار آدم روی خون ریز و با بیشماری سلاح مخوف و بیرانگر مدرن بر سرما ریختند و از هیچ وحشت و کشتار و ویرانی دریغ نکردند. ننگینترین و وحشیانه ترین اعمال را طی سالیان اشغال میهن مان در دل تاریخ به ثبت رساندند. جهان و به ویژه جهان غرب که از ترس "خطر سرخ" دل در دلخانه شان میلرزید فرجام هستی ما را به حیث یک ملت مستقل روزشماری میکردند. هرگز در تصور کس نمیگنجید که ملتی کوچک، فقیر و بی سلاح در برابر ابر قدرت وحشی، قلدر و تا دندان مسلح که تا اینزمان هرجائی پا گذاشته عقب نکشیده است، میتواند از هستی خود، از آزادی و استقلال خود دفاع کند. ملت مظلوم و قهرمان افغانستان بر تمام این محاسبات صرفاً کمی خط بطلان کشید و با فریاد:

روسها از ملک ما بیرون شوید

ورنه غرق رود باری خون شوید

کشورش را جولانگاه جنگ پارتیزانی توده ای و گورستان دشمن متجاوز ساخت. این ملت یکبار دیگر در اخیر قرن بیستم از هستی اش به مثابه یک ملت آزادیخواه دفاع میکند و با پذیرش قربانی های بی نظیر می رود تا یکی از معجزات اخیر قرن بیستم را بیافریند.

آری! جنگ مقاومت مردم آزادیخواه افغانستان که با شلیک پر آوای مردم غیور و رزمنده نورستان و بدخشان با جوششی خودبه خودی رسماً بنیاد گرفت و باقیام خونین و قهرمانانه دلیران سرزمین کهن رزمنده هرات و پس از آن غریو خروشان شیران پیشه کابل به نقطه عطفی تکامل کرد و برق آسا دسرتاسر میهن آتش به هیمة دشمن زد و در نبرد مسلحانه حماسه پشت حماسه آفرید؛ جنگی است رهائیبخش و آزادیخواهانه علیه تجاوز برهنه و آشکار سوسیال امپریالیسم جنایتکار روس. معذالک به عنوان یک پدیده ای اجتماعی - تاریخی بالنده اصولاً نمیتواند سواي قانونمندیهای تکامل پدیده های اجتماعی سیر کند. این جنگ که اکنون با ابعادی گسترده وارد پنجمین سال عمرش شده است در ذات خود یکی از بزرگترین، همه جانبه ترین و خونبار ترین جنگ های تاریخ است که جانب برحقش ملت ماست. رقم قربانیانش فوق العاده است و از طفل نزاده از بطن مادر تا پیرزن و پیر مرد در حال نزع را احتوا میکند.

شگفتا! که چه خونین است و پرافتخار! پهنه قربانگاهش از میدان نبرد تا صحن مدرسه کودکان، از ستیغ کوهپایه های غرور انگیز تا بستر بیماران نیازمند امداد در بیمارستان، از پهن سنگرهای ستیزگر و پرخروش دشمن سوز در دشت های سوزان تا محراب همیشه آرام و تسلیمگاه انسان به عبادت، از کشتزاردهقان رنجبر تا فابریک محل تجمع کارگر ستمکش و . . . دامن میگسترند. بالاترین شمار پناهندگان و زندانیان سیاسی را در دوران خویش عرضه کرده است. تناسب تسلیحات و تشکیلات و فنون نظامی و . . . در آن به حساب جور نمی آید. آنچنان که تناسب اراده و ایمان و حقانیت ما، غرور و سلحشوری، آزادیخواهی و نهراسیدن از قربانی در ملت ما به مقایسه به جبن، بی ایمانی و . . . ناحق بودن دشمن نیز حتا به محاسبات کمپیوتری حسابگران تاراجگر جیون و اغواکننده نمیگنجد. سخن کوتاه جنگی است بینظیر که افتخارش - افتخار عظیم تاریخی به قاطبه مردم آزاده افغانستان و ننگش - داغ سیاه ننگش به آدم کشان لجام گسیخته روسی در دل تاریخ گیتی الی ابد حک خواهد شد. نسلهائی از بشریت از حماسه هایش اسطوره خواهند ساخت، هم اکنون نیز باور نکردنی ها را به باور گنجانده ایم و جهان را به حیرت در انداخته ایم، این سخن به

گزارف نیست بل کلامی است حماسی که ریشه در ایمان به آزادی و عشق به میهن دارد و به مصداقش فریاد خشمگین "یامرگ یا آزادی" مردم مان و ضجه و زاری های دشمن را گواه میگیریم. و باری با اینحال اذعان داریم که هنوز منزلی طولانی در پیش داریم و راهی پرخم و پیچ و دشوار گذر و لذا جنبش ما ناگزیر و باید با دست اندرکاری هدایتکارانه و بیدریغ عنصر آگاه راهیابی کند و فرود و فرازهای خطرناک را علامه گذاری نماید تا خط سیر اصلیش را یافته و در آن امتداد رهباید. از بیکارگی و وابستگی اقتصادی و فرار نیروهای کار، به کار پر تلاش و نقشه مند اقتصادی در خدمت انقلاب گذار کند تا به خود کفائی برسد. از تاکتیک پروسه و پراگماتیسم در عرصه سیاسی به سیاست روشن و تدوین تاکتیک های سالم علمی در جهت رسیدن به ستراتیژی با دورنمای روشن ارتقا کند و از مثنی و وابسته ساز و تکیه بر عصای ناجور و نامطمئن دیگران به مثنی مستقل ملی و انقلابی در همه ابعاد اكمال یابد. از دنباله روی منفعت جویانه و سیاست تبلیغاتی غیر واقعی و گمراه کننده به سیاست همه جانبه و واقع گرایانه روشننگر تبلیغاتی با در نظر داشت منافع آتی و آتی جنبش رشد کند. از بی توجهی و کم توجهی به مسایل فرهنگی به تکامل سالم فرهنگ و رشد اصالت های انقلابی و پویای آن عطف توجه کند. از ابله جار بودن و یاغیگری در ساحت نظامی به تنظیم و تهیه ستراتیژی و تاکتیک های هدفمند نظامی در اشکال پارتیزانی، جنگ های تاکتیکی منظم اپراتیوی و تشکیل ارتش انقلابی مردم به منظور جنگ های تعیین کننده در آزادی سازی کشور تکامل کند. از تشتت و پراکندگی به شرکت رزمنده در جبهه متحد ملی تحت رهبری نیروهای اصیل انقلابی و توسعه هرچه گسترده تر این جبهه توفیق یابد. و آنگاه است که شب فردای مرگ دشمن فرا میرسد، در غیر آن خطر شکست و یا گمراهی آن می رود.

دست یابی به این اهداف مقدس ایجاب دسترسی به قوانین تکامل جامعه و در نتیجه قوانین تکامل جنگ ما را میکند و با داشتن این رمز است که به تکامل اوضاع پی خواهیم برد و دورنما را - که با عملکرد درست بیشک جز پیروزی ما و شکست محتوم دشمن چیزی نیست، به روشنی خواهیم دید. ما با ب ورود به این مأمول را بانگرشی ولو مجمل به اهداف و عملکرد روسها، به ویژه در کشور مان از گذشته کوتاه میگذرانیم و رهرو ورودی مان کاوشی بر پیدائی نطفه های خود به خودی حرکت ضد روسی مردم ما خواهد بود تا از آن به حومه تکامل اوضاع هر دو جهت رهیابیم. و از آنجا با تهیه فاکتهای زنده و ملموس همگان در تشعشع قندیل پرنور اندیشه های علمی دالانهای تاریک تاریخ را گذشته و به فراسوی آینده ای تابناک مینگریم و با بینشی همه جانبه و روشن میکوشیم طرحی، و احیاناً طرحهایی، فرا راه جنبش انقلابی مان بگذاریم تا بتواند خط راه لوکوموتیف دینامیسم آن گردد و راهی به افق پرفروغ پیروزی - استقلال، آزادی ملی، دموکراسی و عدالت اجتماعی بیابد. و اما هم اکنون ما و دشمن؟

پیداست که تقسیم مجدد جهان تقسیم شده بین قدرت های شیطان امپریالیسم و تصرف بیشتر منابع مواد خام، نیروی ارزان کار و بازار تجارت، استراتژی سیستم منحوس امپریالیسم جهانی است. سوسیال امپریالیسم روس به عنوان عضو خلف و قدر این خانواده در تحقق این استراتژی از تحرک ویژه ای برخوردار است و بخشهایی از جهان، از آن جمله افغانستان را میراث پدری خویش میداند. با چنین سیاست استیلاگرانه ای در ابعاد وسیع - سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، روانی، نظامی و... - مذبحخانه در جهت به انقیاد کشیدن ملل گیتی تلاش میورزد. اروپای شرقی را زیر واهمه مترسک موشک های اتمی میکشد، و چون انبانی آکنده از اشغال آنرا بر فرق اروپای غربی میکوبد. خلقهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین را با کریم و مکباز "همکاریهای اقتصادی"، فراهم آوری زمینه "رشد و ترقی اجتماعی" و... مجموع جهان را زیر شعار اغواگرانه "دفاع از صلح جهانی"، "همزیستی مسالمت آمیز"، "دینانت بین المللی یا تشنج زدائی" و "خلع سلاح همگانی" میفریبد. حال آنکه در "استثمار اقتصادی"، "برده سازی اجتماعی"، "به خطر انداختن صلح جهانی"، "جنگ افروزی"، "تشنج فزائی" و تکیه بر ملتاریسم و تولید هرچه بیشتر سلاح مخرب و تباہ کننده و... ترکتازی میکند. هدف اصلی اش چیزی نیست جز همان استیلاگری و آقائی بر جهان، به انقیاد در آوردن ملل مظلوم، علاوه بر ستم گستری بر خلقهای تحت سیطره خویش که در زندانی به نام اتحاد شوروی نگهداری میشوند. شیوه عملکرد روس را در کشور وابسته کلاً میتوان اینطور رده بندی کرد:

نفوذ اقتصادی از طریق سرمایه گذاریهای غارتگرانه، سرهم بندی احزاب و گروه های مزدور جهت نفوذ سیاسی در دولت ها و ملتها با تحمیل استعمار و طرح شعارهای انسان دوستانه و ژست و نقاب دفاع از ستمکشان. نفوذ نظامی از باب تربیت جواسیس و از خود بیخود هائی در ارتش ها و گذار ازین نفوذ آرام به پورش برق آسا با کودتا های خونین و نتیجه واژگونی ها.

میهن رنگین به خون ما افغانستان یکی ازین قربانیان است که در خط نخست قربانگاه قرار گرفته در تمام زمینه های حیاتی زیر تیغ جلاذ خون آشام و بدسگال روسی دست و پا میزند:

ادامه دارد